

مستندات اطلاق و حدود ولایت خدا

فاطمه ساجدی^۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۱/۱۳

علی فقیهی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۲

اکبر فلاح^۳

چکیده

ولایت به صورت حقیقی و بالاصاله و بالذات به خدا اختصاص دارد، اما تمامی صفات و فضائل و معجزات انبیاء الهی را می‌توان در سایه اذن خدا برای ائمه معصومین (ع) نیز قائل شد. بحث در این مقاله در مورد حدود ولایت خدا است و این بحث از این جهت مطرح شده است که حدود ولایت خدای متعال بر ما معلوم میشود. از این جهت ما ولایت حدود خدا را مشخص می‌کنیم. بر این اساس بر مبنای باور قرآنی ولایت مطلق مختص به خداوند است و پیامبر و ائمه نیز به اذن و دستور او ولایت تشریعی دارند و ولایت پیامبر و ائمه نسبت به ولایت الهی مقید است و هم چنین هر آنچه که از پیامبر و ائمه به ما رسیده بر ما واجب است که از آنها اطاعت کنیم. این پژوهش از نوع تحقیقات کیفی بوده و روش انجام آن بر اساس تحقیقات کتابخانه‌ای و اسنادی میباشد. هدف از این مقاله، تبیین قلمرو و حدود و اختیارات خدا است. و روش تحقیق به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای و تحلیلی است.

کلمات کلیدی: تبیین، حدود، حکومت، ولایت.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه فقه و حقوق، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران

fatemesajedi48@gmail.com

^۲ استادیار، گروه فقه و حقوق، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران (نویسنده مسئول)

faghihi2021@yahoo.com

^۳ استادیار، گروه فقه و حقوق، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران

akbar.fal2021@gmail.com

ولایت به صورت حقیقی و بالاصاله و بالذات به خدا اختصاص دارد، اما تمامی صفات و فضائل و معجزات انبیاء الهی را می‌توان در سایه اذن خدا برای ائمه معصومین (ع) نیز قائل شد. خداوند در قرآن کریم در سوره نساء آیه ۱۳ می‌فرماید: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند وی را به باغ‌هایی درآورد که زیر درختان آن نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند). در این قسمت از آیه اشاره شده است حدود و مرزهای الهی که می‌فرماید: کسانی که خداوند و پیامبر را اطاعت کنند و این مرزها را محترم شمارند به طور جاودان در باغ‌های بهشت خواهند بود. ولایت از جانب خداوند است و ولایت او مطلقه است و این ولایت مطلقه مختص اوست و از طریق او این خلعت به نبی خود پوشانیده شده است. پس در میان مخلوقات عالم غیر از چهارده نفر معصومین پاک، کسی به منصب ولایت نرسیده است. کسی که ایمان به ولایت آل محمد (ص) ندارد ایمان به نبوت ندارد و کسی که ایمان به نبوت ندارد ایمان به خدا ندارد زیرا اقرار به ولایت، مستلزم اقرار به نبوت و ایمان به نبوت مستلزم اقرار به توحید است و در واقع پیامبر و ائمه نیز به اذن و دستور و اجازه خدا بر آن ولایت دارند. یعنی همانگونه که خداوند فرموده باید از آنان اطاعت شوند و باید هر آنچه که از پیامبر و ائمه به ما رسیده است اطاعت شوند. ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (سوره حشر، آیه ۵۵) و نیز می‌فرماید: و ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله (سوره نساء، آیه ۶۴). یعنی ولایت ایشان تحت ولایت خدا و مظهر و تجلی ولایت حق تعالی است. آن‌ها مقهور خدا می‌باشند نه اینکه در برابر خدا استقلال و لائی داشته باشند اما در مورد اینکه ائمه آیا بر یکدیگر ولایت دارند، در هر زمان یک فرد انسان مظهر ولایت الهی است. بقیه افراد جامعه مولی علیه و تحت سرپرستی او می‌باشند. لذا در زمان پیامبر اکرم ولایت از آن ایشان بود، حضرت امیرالمومنین و دیگر ائمه تحت ولایت و سرپرستی ایشان بودند و در زمان امام حسن (ع)، امام حسین (ع) تحت سرپرستی ایشان قرار داشتند و اگر حضرت زهرا (س) در زمان امامت و ولایت امام حسن (ع) در قید حیات بودند، تحت سرپرستی امام زمان خود یعنی امام حسن (ع) بودند (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۳۱/۳) و سخن پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید: من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه، اشاره به همین معنی است که هر کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق: ۲/۲۸). هدف از انجام این پژوهش، تعیین حدود و اختیارات خداوند و اشاره و اثبات این نکته‌ی مستتر که ولایت و جانشینی پیامبر و امامان در زمین ادامه ولایت خدا است و با اجازه و تحت فرمان خدا این

موضوع ادامه داشته است. لذا جهت تحقق این هدف بدنبال پاسخ به این پرسش اصلی پژوهش خواهیم بود که به چه دلیل ولایت خداوند را مطلق می‌دانیم؟ و در راه پاسخ به این پرسش فرضیه اصلی آن است که ولایت خداوند متعال مطلق است.

ضرورت انجام پژوهش

فقدان پژوهش‌های مفصل و مستقل در رابطه با این مسئله، همچنین نیاز جامعه در مورد مسئله ولایت در عصر حاضر و همچنین اهمیت آرای فقهای امامیه در ارتباط با این مسأله و اختلاف نظر با علمای اهل تسنن در رابطه با این موضوع، ضرورت این موضوع را تأیید می‌کند. با توجه به جامعیت و کاربردی بودن موضوع مورد بحث، نتایج حاصل از این پژوهش می‌تواند مورد استفاده و استنباط حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و محققین فقهی امامیه قرار گیرد، چرا که موضوع پژوهش از مسائل مهم حاضر در جامعه معاصر می‌باشد.

روش انجام پژوهش

روش انجام این پژوهش، از نوع تحلیلی و توصیفی بوده و ابزار گردآوری داده‌ها استفاده از فیش برداری و منابع دست اول فقهی امامیه و اهل تسنن بوده است. نحوه انجام کار هم بدین صورت می‌باشد که پس از مطالعه و پژوهش در زمینه‌های مربوط به موضوع پژوهش و گردآوری داده‌ها به طور کامل، تجزیه و تحلیل به روش استدلالی و تحلیل عقلانی صورت خواهد پذیرفت.

مفهوم ولایت

ولایت از نظر صرف از کلمه وکی، مشتق است، اما از نظر معنی لغوی اصطلاحی با مراجعه به کتب عرب معنای مختلفی بدست آمده از جمله در لسان العرب آمده است در الولی؛ ول الیتیم الذی یلی امره و یقوم بکافیته؛ و ولی المرأه: الذی یلی عقد النکاح علیها و لا یدعها تستبد بعقد النکاح دونه، و فی الحدیث: ایما امراه نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل. و فی روایه: ولیها ای متوکی امرها (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ۴۰۱/۵). در مفردات راغب نیز، حقیقت ولایت بر عهده گرفتن کار دانسته شده است. حقیقه؛ توکی الامر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۰۷/۲). عبدالرزاق کاشانی، ولایت را چنین تفسیر می‌کند: هی قیام العبد بالحق عند فنا نفسه و ذلک بتولی الحق ایاه حتی یبلغه. این تفسیر از ولایت نیز با گفته برخی از لغویان، مانند صاحب مقاییس اللغه که ریشه همه استعمالات ماده ولایت را قرب دانسته سازگار است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۱۴۱/۶). ولایت یعنی قرب خاص و گونه‌ای قرب که دارنده آن قدرت بر تصرف و مالکیت و تدبیر امور را

پیدا می‌کند. ولایت با کسره واو به معنی سلطان است؛ و ولایت با کسره و فتحه به معنی نصرت است. سیبویه گفته است ولایت با فتحه مصدر است و با کسره اسم مصدر؛ مثل امارت و امارت و نقابت و نقابت. چون رسم است برای آن چیزی که تو بر آن ولایت داری و چون بخواهند معنی مصدری را اراده کنند فتحه می‌دهند (جوهری، ۱۴۱۰ ق، ۴/۵۳۰). ولایت با فتحه به معنی محبت و با کسره به معنی تولیت و سلطان است و از این شکست وارد شده که ولاء با کسره نیز همین معنی را دارد. ولی و والی کسی را گویند که زمام امر دیگری را به ست خود بگیرد و عهده‌دار آن گردد فلان ولی المرأه، یعنی نکاح آن زن به صلاح‌دید و به نظر اوست و ولی دم به کسی گویند که حق مطالبه دیه را از قاتل یا از زخم زنده دارد و سلطان، ولی امر رعیت است (طریحی، ۱۴۱۶ ق، ۲/۴۵۵).

مفهوم ولایت تکوینی

لغت تکوینی واژه‌ای عربی و مقصود از آن خلقت و ایجاد و در خارج از ذهن است (زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ۱۱/۲۴۱). تکوین در فلسفه به معنی به وجود آمدن از ماده است. این اصطلاح در اصل به معنی یکی از مراتب وجود یافتن جهان در فلسفه مشائی است که در دیگر نظام‌های فلسفی نیز راه یافته است. در این مکتب فلسفی زمین و موجودات زمینی و مراتب بالاتر موجودات، در واپسین مرحله به وجود می‌آیند و تکوین آن‌ها با هستی یافتن ماده، به عنوان قابل برای فساد، آغاز می‌گردد (آملی، ۱۳۴۷ ش، ۳/۱۰۷). همچنین اصطلاحاً به این معنا، همانند احداث، در برابر ابداع قرار می‌گیرد. هر یک از این دو از جهتی با ابداع تقابل دارند. احداث از جهت مسبوق به زمان و تکوین از جهت مسبوق بودن به ماده؛ حال آنکه ابداع مسبوق به هیچ یک نیست (ابن سینا، ۱۳۸۰، ۱/۴۳۵).

مفهوم ولایت تشریحی

معنی تشریح از نظر لغوی کلمه‌ای است عربی که از ریشه شرع به معنای نوشیدن آب با دهان آمده است. تشریح در اصل، لغتی عربی به معنای خیلی بالا بردن چیزی است که در جایی که آب نهر بسیار بالا آمده باشد که حیوانات براحتی از آن، آب بخورند، به کار می‌رود و به صورت ضرب المثل می‌گویند: اهون السقی التشریح (راحت‌ترین آب دادن تشریح است) (زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ۱۱/۲۴۱).

فرق ولایت و وکالت

معیار تصمیم‌گیری در ولایت، تشخیص ولی است و میزان تصمیم‌گیری در وکالت تشخیص موکل و تحدید حدود از طرف اوست. لذا جمع ولایت و وکالت ممکن نیست چه اینکه ممکن است شخص مختاری برای خودش قیّم و ولی

نصب نماید، زیرا معنای تسلط انسان بر جان و مال خود، آن است که هر کار صحیحی که می‌توانست مباحثراً انجام دهد می‌توان آن را واگذار به دیگری بکند نه آنکه بر این تسلط، مسلط باشد و بتواند سلطنت خود را به دیگری واگذار کرده و آن را سلطان و ولی و قیم تام‌الاختیار خود کند و خود مسلوب السلطنه شود (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۱۶۰/۳).

ولایت و سرپرستی خداوند سبحان

✓ آنچه اینک بیان می‌شود این است: از آنجا که انسان تمام شئون هستی خود را از خداوند دریافت می‌کند، موظف است تنها در برابر او تمکین نماید و اما تبعیت از دستور غیر خداوند مشروط به این است که از طرف آن ذات اقدس تعیین شده باشد (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۲۹/۳).

✓ ولایت خدا از نظر قرآن.

ما تعبدون من دونه إلا أسماء سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وِ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

این معبودهایی که غیر خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هایی (بی‌مسما) که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا نامیده‌اید نیست (یوسف، آیه ۴۰، ۲۴۰). در رابطه با خدایان مشرکان و اسم‌های بی‌مسما اینگونه می‌توان توضیح داد که، این تعبیر برای خدایان مشرکان بدین جهت است که در پشت این اسم‌هایی که آن‌ها با احترام از آن یاد می‌کنند و در مقابل آن کرنش می‌نمایند چیزی وجود ندارد. آن‌ها در حقیقت چند اسم را می‌پرستند، مانند خدای دریا، خدای خشکی، خدای زمین، خدای آسمان و مانند اینها (علامه امینی، ۱۳۷۲، ۱۸۰/۱۱). دیگر اینکه سوء استفاده از شعار سازنده؛ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ، که یک شعار مثبت قرآنی بوده و هرگونه حکومت جز حکومت (الله) و آنچه که به او منتهی می‌شود را نفی می‌کند که متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیب واقع شده است. از جمله خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند، برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار متمسک شدند و گفتند تعیین حکم (داور) برای پایان جنگ و تعیین خلیفه گناه است، زیرا خداوند می‌فرماید: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ (حکومت و حکمیت مخصوص خداست).

حاکمیت و حکومت خداوند

اسلام حکم و حاکمیت را برای خداوند می‌شناسد ولی امارت یا حکومت را به مردم می‌سپارد تا وسیله‌ای برای تربیت و رشد آن‌ها گردد. البته ایده‌آل این است که مردم کسی را برای زمامداری خود برگزینند که علاوه

بر توانایی اداره جامعه و دفاع در برابر دشمنان، به احکام الهی آگاه‌ترین آن‌ها باشد، یعنی حکومت مردم در سایه حاکمیت خدا قرار گیرد و «امر» مردم از «امر» خدا شکل گیرد. اما باید دانست این ترکیب هرگز نمی‌تواند و نباید تصنعی انجام شود و با اکراه و اجبار توأم باشد. حضرت علی (ع) می‌فرماید (سید رضی، ۱۳۸۷ق، ۷۲/۱): مردم؛ سزاوار به خلافت کسی است که بدان توان‌تر باشد و در آن به فرمان خدا دان‌تر. در این عبارت دو بار کلمه «امر» تکرار شده؛ اولی امر مردم (حکومت) و دومی امر خدا (حاکمیت) است.

ولایت در قرآن

آیات قرآن درباره صفت فعلی ولایت، مانند سایر اوصاف خدای سبحان چند دسته است:

- آیاتی که ولایت را برای خدا ثابت می‌کند، مانند: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا* (مائده/۵۵). ولی شما تنها خدا و رسول او کسانی است که ایمان آورده‌اند. با توجه به ذیل آیه، شیعه و سنی گفته‌اند این آیه درباره امیر مومنان حضرت علی (ع) نازل شده است (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۴۳۴/۳).

در تفسیر المیزان این آیه چنین بیان شده است که ولایت به معنای نصرت است، پس مدعای امامیه که می‌گویند این آیه در شأن امام علی (ع) و در تنصیص ولایت و خلافت آن جناب است، زیرا تنها اوست که در حال رکوع انگشتر خود را به سائل داد، مدعایی است بدون دلیل، آنگاه از این مفسرین سوال شده است که پس جمله حالیه (و هم راکعون) در این بین یعنی در دنبال جمله (و یونتون الزکوه) چه کاره است؟ در پاسخ گفته‌اند در این معنای حقیقی رکوع مراد نیست بلکه مراد معنای مجازی آن یعنی خضوع در برابر عظمت پروردگار یا خضوعی است که از جهت فقر یا از جهات دیگر در نهاد آدمی پدید می‌آید و معنای آینه اینست که: اولیاء و یاوران شما یهود و نصارا و منافقین نیستند، بلکه اولیاء و یاوران شما خدا و رسول اویند و آن مومنین که نماز را بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و در همه احوال خاضعند یا آن‌هایی که زکات می‌دهند در حالی که خود فقیر و تنگدستند (علامه طباطبایی، ۱۳۸۰، ۱۰/۱۱).

- آیاتی که ولایت را از غیر خدا سلب می‌کند، مانند: *وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ* (شورا/ ۳۱) و جز خدا بر شما سرپرست و یآوری نیست (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۴۳۵/۳).

در تفسیر نمونه آمده است که این آیه بیان می‌کند که کسی می‌تواند به کمک شما بشتابد بدانید غیر از خداوند هیچ ولی و یآوری برای شما نیست. فرق میان «ولی» و «نصیر» ممکن است از این نظر باشد که «ولی» سرپرستی است برای جلب منفعت، و «نصیر» برای دفع مضرت، و یا اینکه «ولی» به کسی گفته می‌شود که مستقلاً به دفاع برخیزد و «نصیر» کسی

است که در کنار خود انسان قرار می‌گیرد و او را یاری می‌دهد. در حقیقت این آیه ضعف و ناتوانی انسان را مجسم می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۴۹۶/۲۰). مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ (سجده/۴) و جز او برای شما سرپرستی و شفיעی نیست. در این آیه ولی به معنی کسی است که مالک تدبیر امر چیزی باشد و معلوم است که امور ما و آن شؤونی که قوام حیات ما به آن‌هاست قائم به هستی است و محکوم و در تحت تدبیر نظام عامی است که حاکم بر همه هستی است و خلقت هم هر چه باشد مستند به خدای تعالی است.

• آیاتی که ولایت را مختص خدا می‌داند، مانند: أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ. آیا غیر از او (خداوند) سرپرستان خود گرفته‌اند؟ تنها خدا ولی است. وجود ضمیر فصل «هو» و معرفه بودن جز به الف و لام در «الولی» مفید تأکید و حصر ولایت در خدای سبحان است (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۴۳۵/۲).

در تفسیر المیزان این آیه چنین بیان شده است که تنها خدا سبحان عهده‌دار امور مومنین است و ایشان را داخل در رحمت خود می‌کند و اما ستمکاران یعنی کفار معاند، سرپرستی ندارند. اینک در این آیه متعرض حال کفار شده که چگونه برای خود اولیا و خدایانی گرفته و آن‌ها را به جای خدا می‌پرستیدند، یا اینکه لازم بود خدا را ولی خود بگیرند و به دین او درآیند و او را بپرستند. لذا این عمل ایشان را انکار نموده و بر لزوم پذیرفتن ولایت خدا استدلال‌های پی در پی می‌آورند که این استدلال‌ها از جمله (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ) است. پس جمله (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ) انکار سابق را که غیر خدا را ولی گرفتند تعلیل می‌کند و این خود استدلالی است که باید خدا را ولی خود بگیرند و این جمله انحصار ولایت در خدا را می‌رساند و می‌فرماید: تنها و تنها ولی، خداست (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۳۵/۲۸).

انحصار ولایت

خداوند می‌فرماید: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. یعنی ولایت خدا اصیل است در حالیکه ولایت رسول و جانشینانش ولایتی است که از ولایت خدا گرفته شده است، حال آنکه ولایت ایمان آورندگان جنب ولایت خدا و رسولش قرار داده شده که منظور از ایمان آورندگان در آیه اولی الامر هستند که خداوند اطاعت آنان را بر مومنین واجب ساخته و این اطاعت را قرین اطاعت خدا و رسول قرار داده است (یزدی، ۱۳۶۲، ۶۶/۴).

مستندات قرآنی پیرامون ولایت خداوند بر جان و مال انسان

در باب این مسأله آیات فراوانی ذکر شده است که در ذیل به چند نمونه به اختصار پرداخته شده است:

➤ یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم (سوره صف/۱۰). ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را عذاب دردناک نجات دهد دلالت نکنم.

در این آیه، خدای عزوجل با نکره آوردن کلمه تجاره آنرا بزرگ داشته و فرموده، شما را به تجارتی راه بنمایم، یعنی به تجارتی فهم و عظیم و جلیل‌القدر و در بیان رنج آن هم که همان نجات از عذاب است، بیان نکرد چه عذابی است، فرمود: (عذابی) تا بفهماند آنقدر بزرگ که در بیان نمی‌گنجد و مصداق این نجات که وعده‌اش را داده همان مغفرت و جنت است و به همین جهت در نوبت دوم جمله (يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ الْخَالِيَةِ) را بدل از آن نجات آورده و اما نصرت و فتح که آن دو را نیز وعده داده و مصداق نجات نبودند، بلکه خارج از آن بودند و بهمین جهت آن دو را جداگانه ذکر کرده، نفرموده (يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ وَيُنْصِرْكُمْ وَيُفْتَحْ لَكُمْ) نجات از عذاب همین است که گناهانتان را می‌آورد، به جنت داخلتان می‌کند، و بر دشمنان پیروزتان نموده و فتح نصیبتان می‌کند بلکه میان مغفرت و جنت و نصرت و فتح فاصله انداخته و فرموده: وَأَخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ (علامه طباطبایی، ۱۳۸۰ ق، ۱۶۶/۳۸).

➤ تومنون بالله ورسوله و تجاهدون فی سبیل الله با موالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (سوره صف/۱۱). به خدا و رسولش ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چند بهتر است بدانید.

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ. این آیه شریفه جمله استینافی جدید است که می‌خواهد کلمه تجاره را که آیه قبلی پیشنهاد کرده بود برای آنان تفسیر کند، کانه شخصی پرسیده باشد، این تجارت چیست؟ و در پاسخ فرموده باشد، تجارت این است که به خدا و رسولش ایمان آورده و در راه او با مال و جانتان جهاد کنید و اگر ایمان به رسول را با ایمان به خدا ذکر کرده، برای این بوده که بفهماند اطاعت رسول در آنچه دستور می‌دهد واجب است و گرنه ایمان به خدا بدون ایمان به رسول معنا ندارد، چون این رسول است که با ایمان به خدا دعوت می‌کند. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. یعنی این که گفتیم به خدا و رسولش ایمان بیاورید و چنین و چنان کنید، خیر خود شما را در نظر گرفتیم، اگر برآستی از اهل علم باشید. اما جاهلان اعمالشان قابل اعتنا نیست و معیار قرار نمی‌گیرد. بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد این است که اگر شما اهل علم باشید، خیر بودن این تجارت را درک می‌کنید (علامه

طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۱۶۷/۳۸). بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه تمام آن درست به مومنان تعلق می‌گیرد، لذا در پایان آیه می‌فرماید این برای شما بهتر است، اگر بدانید.

➤ انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون(حجرات/۱۵). مومنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداد، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آن‌ها راستگویانند.

وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. کلمه (مجاهده) که مصدر (جاهدوا) است به معنای بذل جهاد و به کارگیری تمامی توان خویش در پیشبرد راه خدا است و کلمه (سبیل الله) به معنای دین خدا نیست و منظور از مجاهده باموال، عمل و بکار گرفتن تا آخرین درجه قدرت است و در انجام تکالیف مالی الهی، از قبیل زکات و سایر انفاقات واجب و انجام تکالیف بدنی چون نماز و روزه و حج و معنای آیه این است که مومنین واقعی کوشش می‌کنند تا تکالیف مالی و بدنی اسلامی خود را انجام دهند.

➤ وانفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین (بقره/۵۹). در راه خدا انفاق کنید و با ترک انفاق خود را با دست خود هلاک نیافکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

این آیه، پی در پی مسلمانان را به دفاع از دین و مقابله با کفار فرا خوانده و پایان آن را با انفاق و احسان تمام کرده است. این آیه در کنار سفارش به انفاق، مسلمانان را از هرگونه افراط و تفریط بازداشته، زیرا اگر ثروتمندان بخل ورزند و به فکر محرومان نباشند، اختلاف طبقاتی روز به روز توسعه پیدا کرده عامل انفجار جامعه و نابودی آنان خواهد شد.

➤ الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما أنفقوا منّا ولا أذی لهم أجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون(سوره بقره ۲۶۲). کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزادی روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگار(محفوظ) است، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

➤ الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم أعظم درجۀ عند الله واولئک هم الفائزون(سوره توبه/۲۰). کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند.

این آیه بیان حکم حقی است که خدای تعالی در مسئله دارد و بعد از آنکه حکم مساوات را حق ندانست اینک می-فرماید: کسی که ایمان آورده و در راه خدا بقدر توانایش جهاد کرده و از جان و مالش مایه گذاشته، نزد خدا درجه‌اش بالاتر است. اعظم درجه عندالله معنایش این است که این افراد نسبت به آن افراد دیگر که اصلاً درجه‌ای ندارند، درجه-شان بالاتر است و این خود یک کنایه است از اینکه اصولاً میان این دو طایفه نسبتی نیست زیرا یکی دارای گام‌های بلندی است و دیگر اصلاً قدمی برنداشته و اولئک هم الفائزون این جمله نیز دلالت بر آنچه گفتیم دارد، زیرا رستگاری را بطور انحصار و به نحو استقرار برای طائفه اثبات می‌کند (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ۱۷/۹).

➤ **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** (سوره توبه / ۱۱۱). خداوند از مومنان جان‌ها و اموالشان را خریداری می‌کند که در برابرش بهشت برای آنان باشد به این گونه که در راه خدا پیکار می‌کنند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است. اکنون بشارت باد بر شما به دادوستدی که با خدا کرده‌اید و این پیروزی بزرگی است بر شما.

در این دو آیه خداوند بر کسانی که مال و جانشان را در راه خدا فدا کنند و جهاد کنند، اجرا و پاداش بزرگی وعده داده است. حال در این آیه خداوند خودش را خریدار و مومنان را فروشنده و جان‌ها و اموال را متاع و بهشت را ثمن و بها برای این معامله قرار داده است. منتها طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می‌کند: آنهایی را که در راه خداوند پیکار می‌کنند و دشمنان حق را می‌کشند و یا در راه خداوند کشته می‌شوند و شربت شهادت را می‌نوشند و در حقیقت دست خدا در میدان جهاد برای تحویل گرفتن این متاع اعم از جان و یا اموالی که در جهاد مصرف می‌شود آماده است و این وعده را در سه کتاب بزرگ آسمانی انجیل و تورات و قرآن به روشنی بیان نموده است و فرموده است که بشارت باد بر شما به این معامله‌ای که انجام دادید و این پیروزی و رستگاری بزرگی برای همه شماست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۱۶۳/۸). بنابراین نتیجه می‌شود که خداوند ولی مطلق است. یعنی هم ولایت تکوینی و هم ولایت تشریحی عهده‌دار است و ولایت مخصوص خداست و ولایت تشریحی بر خلاف ولایت تکوینی اعتباری و قرار دادی است و امکان تخلف وجود دارد به همین دلیل خداوند تمام احکام اصول دین و فروغ دین را برای بندگانش تشخیص و معین نمود و از این جهت ما انسان‌ها باید این دستورات و اوامر را به خوبی اجرا کنیم و کسانی که این اوامر را

اطاعت کنند، اجر و مزدی در جهان آخرت دارند و کسانی که تخلف کنند به سخت‌ترین شکل مجازات خواهند شد. پس باید از خداوند که ولی مطلق است اطاعت محض داشته باشیم و هرگز نباید از دستوراتش تخطی کنیم.

ولایت حقیقه در تشریح از نظر اسلام

ولایت حقیقه در تشریح و قانونگذاری در نظر اسلام حق اختصاصی و بلامنازع خداوند یکتا و از شئون الهیه است. غیر از خدا هیچ احدی حق ندارد در این شئون وارد شود و مالک مقررات زندگی انسان‌ها گردد و عالمانه یا جاهلانه به سعادت انسان‌ها لطمه وارد سازد. اما ادله ثقلیه آیات شریفه چیزی از قرآن کریم است که در این آیات دو دسته‌اند: دسته نخست آیاتی است که می‌گوید تشریح قانون منحصر است و به ذات اقدس حق جلّت عظمت و آن آیات مربوط به حصر تشریح نسبت به خداوند عبارتند از:

✓ **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ** وَاَلَّذِي تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری/۱۳). خداوند متعال در قرآن می‌فرماید همگی در زیر پرچم دین گردآیند و در امر دین پراکنده نشوید.

✓ **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ** (شوری/۲۱). آیا کسانی را دارند که کار خدایی کنند برایشان از امور دینی چیزی را به اذن خدا تشریح نمایند و در امر تشریح شریک خدا شوند؟

✓ **لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرَعًا وَمِنْهَا جَاءَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ** (مائده/۴۸) و ما برای هر قومی شریعتی و روشی قرار دادیم.

✓ **ثُمَّ جَعَلْنَا عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبَعُهَا** (جاثیه/۱۸). ما تو را بر شریعت کامل در امر دین قرار دادیم، از آن پیروی نما.

آیاتی که دلالت دارند بر اینکه حکومت حق مخصوص خداوند است عبارتند از:

✓ **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ** (انعام/۵۷). نیست فرمانروایی مگر از برای خدا و او حق را برای شما بیان می‌فرماید.

✓ **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ أَمْرٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** (یوسف/۴۰). بحق فرمانروایی نیست مگر از آن خدا فرمان داد که شما جز او را عبادت ننمایید.

✓ **أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** (انعام/۶۳). آگاه باشید که فرمانروایی و حکومت از آن خداوند است و او سریعترین حسابرس‌ها است.

دروالایت تشریحی و تکوینی گفته شده که هر دو درمقام توحید فعل، بازگشت به یک ولایت می‌کند. لا إله إلا الله وحده وحده وحده که توحید ذات، توحید صفات و توحید افعال است، نه تاکید لفظی. والیه يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ (هود/۱۲۴). سراسر همه کارها بدو بازگردد. إلیه تُرْجَعُ الْأُمُورُ «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء/۷۸). بگو هر دو نزد خداست. در جاهای دیگر فرموده: الله یتوفی الانفس حین موتها والی لم تمّت فی منامها (زمر/۴۲). خداوند جانها را به هنگام مرگشان می‌برد و جان‌هایی که نمرده‌اند به هنگام خواب برده. خداوند متعال در قرآن کریم رسول و مومنون را ولی خوانده است و حقیقت ولایت رتق و فتق ولی در امور موکلی علیه است که در بعضی امور وی را از آن باز می‌دارد و در برخی وی را در آن روا می‌دارد تا به کمال و سعادت مطلوب و مقدر خود برسد. این ولایت حقیقه است که مبتنی بر حقیقت ملک است و آن حق تعالی است و بس، که مولی حقیقی اوست. الله ولی الذین آمنوا یتوفیهم من الظلمات الی النور (بقره/۲۵۸). خدا کارساز کسانی است که گرویده‌اند، از تاریکی‌ها به روشنی‌شان برده، او خلفا و نمایندگان را برای تربیت مملوکین و عبیدش منصوب فرمود: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یتون الزکاه و هم الراجعون (مائده/۵۶). کاردار شما تنها خداست و پیامبرش و آنان که گرویده‌اند. آنان که نماز را برپا می‌دارند، چنان که سر به نماز فرو می‌برند و بخشش کنند. چون از لوازم ولایت حق تعالی بر عباد این است که عباد، جان و مال و اولادشان را فدای او کنند، چه صدق و خلوص و حقیقت عبودیشان را به امثال این امور که از لوازم عبودیت است ظاهر می‌شود و حق تعالی خود غنی از عالمین است خلیفه نصب می‌کند و آن را ولی عبادش قرار می‌دهد و اطاعتش را بر عباد لازم می‌گرداند. لیمیز الله الخبیث من الطیب (انفال/۳۸). تا خدا پاک را از ناپاک جدا کند.

مالک و حاکم تنها خداست

اگر مقصود از ولایت، حاکمیت و مالکیت باشد، آیه ذیل تنها بر خداوند تطبیق می‌کند، نه بر بقیه افراد حتی رسول خدا، لذا لازم است که به این شبهه توجه گردد.

لوکان المراد ما لولی المتصرف للامور و المالک لها لم ینطق ینطبق الیه»

الف) بیشتر نقل شد که معنای اصلی واژه «ولی» در لغت عرب، جانشینی است و در بقیه معانی که به نوعی به کار می‌-

رود.

ب) هیچ کس نگفته است که رسول خدا(ص) و امامان مالک اشیاء می‌باشند تا گفته شود که این تنها در اختیار خداوند است

ج) در اندیشه‌ی دینی نیز حاکمیت بالذات از آن خداوند است که آیات فراوانی این واقعیت را بیان می‌کنند، بمانند: حکم تنها حکم خداست، حقیقت را بیان می‌کند و او بهترین داوران است(انعام/۵۷). یا در آن روز سلطنت و حکم فرمایی تنها از آن خداست(سوره حج/۵۶).

در تاریخ اسلام نیز تنها خوارج چنین شعاری را می‌دادند و معتقد بودند که شخصی نباید حاکم باشد. امام علی در تحلیل این شعار می‌فرمود: چنین چیزی امکان ندارد. چون سخن خوارج را می‌شنید که می‌گفتند: لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فرمودند: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری، حکم جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را جز خدا روا نیست حال آنکه مردم را حاکمی باید نیکو کردار، یا تبهکار تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد، تا آنگاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند و راه‌ها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به سودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند(سید رضی، ۱۳۸۷ق، ۴۰/۱). علت کاربرد واژه ولی به جای اولیاء این است که ولایت در خدا بالاصاله و در رسول بالتبع است(مرتضوی، ۱۳۹۰، ۱۵۸/۲).

در قرآن کریم برای خداوند دو نوع ولایت بیان شده است:

➤ ولایت در تکوین که در نظام عالم هستی وجود تصرف می‌کند و آنچه را که می‌خواهد و اراده می‌کند انجام می‌دهد. وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ(سوره بقره/۲۵۳).

➤ ولایت در تشریح و قانونگذاری و آنچه برگشت به اداره اجتماع بشری می‌کند که می‌فرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ(بقره، ۲۵۶). خداوند ولی آن کسانی است که ایمان آورده‌اند و از تاریکی‌ها به سوی نور بیرونشان می‌آورد. و باز می‌فرماید: وَاللَّهُ وَكِيُّ الْمُؤْمِنِينَ(آل عمران/۶۸) خدا ولی مومنان است.

این دو نوع ولایت است که در قرآن برای خداوند ثابت است و اگر یکی از آن دو ولایت برای پیغمبر و کسانی که ایمان آورده‌اند محال بود و در شأنشان نبود مسلماً در این آیه به همان بیانی که بیان شد، باید لفظ ولی تکرار می‌شد اما از این نظر تکرار نشده است(علامه طباطبایی، ۱۳۸۰، ۱۲/۶).

به این نکته باید اشاره کرد که اگرچه در مسائل کلامی از ضرورت ذاتی و بلکه از برخی افعال نسبت به حضرت حق سخن به میان آمده و گفته می‌شود: *يجب علی الله أن يفعل كذا*. یا اینکه واجب است بر خداوند که رسول و امام و یا والی را منصوب گرداند، لیکن در تمام این موارد علی رغم اینکه سخن از وجوب در برابر امتناع است، چیزی بر خداوند ثابت نمی‌شود. زیرا بر خلاف نظر معتزله که خداوند را محکوم به قوانین عقلیه می‌دانند، امامیه برآنند که خداوند چون هستی مطلق است، ایجاب کننده همه ی یقینیات و از جمله موجب عقل و احکام مربوط به ان است از اینرو هر چند که او پرتو افکنی بر قواعد عقلی است ولیکن هیچ قاعده‌ای و قانونی سایه افکن بر او نخواهد بود. چه اینکه هر قانونی در نظر گرفته شود، یا موجود است و یا معدوم و اگر معدوم باشد که صلاحیت برای حکومت را ندارد و اگر موجود باشد، بدون شک ممکن است و ممکن در اصل و کیان حقیقت خود نیاز به واجب است. البته این کلام توحیدی مستلزم تفکر اشاعره نیز نیست. زیرا که آن‌ها فعالیت مطلقه حضرت حق را مستفاد از آیه *والله يفعل ما یشاء*، به اراده جزافیّه تبیین می‌کنند و حال آنکه امامیه معتقدند که خداوند حکیم است و جز حکمت از او صادر نمی‌شود و این غیر از آن کلام معتزلی است که می‌گوید حکمت بر خداوند ضروری و لازم است، زیرا اول از این دو که قول امامیه است و به وجوب من الله بازگشت می‌نماید و دوم از این دو که قول معتزله است و به وجوب علی الله تعبیر می‌شود. معنای وجوب از خدا، اما این است که یقیناً، خیر و یا نظم و امثال آن از او نشأت می‌گیرد و حال آنکه معنای وجوب بر خدا، این است که او محکوم به اموری است که صادر از ناحیه اوست. به عبارت دیگر معنای وجوب از خداوند این است که خداوند فاعل و موجب است و حال آنکه معنای وجوب بر خداوند این است که خداوند سبجان، فاعل و موجب (به فتح جیم) می‌باشد. تعالی الله عن دلک علواً کبیراً (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۱۳۹/۲).

واجب الوجود بودن خداوند مقتضی است که ذات حق، ملک و سلطان کل هستی باشد و سلطنت الهی بر سراسر گیتی گسترده باشد به دلیل اینکه پادشاهی و سلطنت به سه چیز بستگی دارد.

- بی‌نیاز بودن از دیگران
- نیاز دیگران به او چه در ذات و چه در کمالات ذات
- متصرف بودن در همه امور، بدون اینکه عاملی مانع و مزاحم باشد و اینکه کسی او را مواخذه کند.

خداوند متعال چنین است، خود او محتاج به غیر نیست و غیر او هر چه هست محتاج به اوست و در این آیه آمده است: لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (سوره غافر/۱۶). امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است. سلطان حقیقی خداست و سایر سلاطین عباد ذلیل الهی اند (محمدی، ۱۳۷۳، ۱۶۱/۱).

خدا، تنها منبع ذاتی مشروعیت

این اصل که یکی از مبانی مهم نظریه ولایت، فلسفه سیاسی اسلام است و همه مسلمانان بر آن توافق دارند و شاید بسیاری از اصحاب شرایع آسمانی دیگر غیر از اسلام هم آن را قبول داشته باشند این است که حق حاکمیت و حکومت و امر و نهی کردن اصالتاً از آن خدای متعال است. البته باید توجه داشت که حکومت کردن به معنای خاصش و اینکه کسی مباشرت در کارها داشته باشد و امور را مستقیماً رتق و فتق نماید اختصاص به افراد و انسان دارد و به این معنا بر خداوند متعال صدق نمی‌کند. اما به معنای وسیعتری که حق حاکمیت ذاتی و تعیین حاکم را شامل شود مخصوص خداوند متعال است. خدایی که همه‌ی هستی و جهان از جمله انسان را آفریده و مالک حقیقی همه چیز است. هر آنچه که در آسمانها و زمین است از آن خداست (بقره/۲۸۴).

بنابراین لازمه‌ی حکومت، تصرف در جان و مال مردم و اختیارات و حقوق افراد است. معلوم می‌شود بر اساس نظر اسلام هیچ انسانی صرف نظر از اختیاری که خدا به او بدهد حق حکومت و هیچگونه تصرفی در انسان‌های دیگر که ملک خدا هستند، ندارند. به هر حال، اینکه بدون اذن خدای متعال نمی‌توان در بندگان او تصرف کرد یک اصل اساسی در تفکر اسلامی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ۲۰/۱۸). همانطور که تک تک افراد هیچ کدام ذاتاً و اصالتاً حق حاکمیت ندارند جمع مردم و جامعه ذاتاً و اصالتاً از چنین حقی برخوردار نیستند. چرا که تمام هستی متعلقاتشان مال خداست و همگی مملوک و ملک حقیقی خداوند متعال هستند (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ۲۰/۲۱). مردم از نظر درجات انقطاع به سوی حق تعالی و جدایی از نشئه ماده سه گروه‌اند.

گروه نخست: انسان‌های دارای استعداد تام که امکان و توانایی انقطاع قلبی از نشئه ماده با یقین کامل به معارف الهی را دارند و از همه چیز آزاد و گسسته‌اند و دلبستگی و وارستگی‌شان تنها به خداست. این گروه در کلام و کتاب خدای سبحان به نام «مقربان» خوانده می‌شوند.

گروه دوم: کسانی که یقین کامل به معارف الهی دارند اما انقطاع کامل (کمال الانقطاع) از عالم ندارند، چون آلودگی‌های مادی و صفات نفسانی و برخی اندیشه‌های نادرست موجب شده که گمان کنند ممکن نیست. در عین حال که در نشئه

طبیعت به سر می‌برند، به طور کامل از این نشئه منقطع شوند و در نتیجه از کمال الانقطاع ناامید هستند. این گروه حق تعالی را آنگونه می‌پرستیدند که گویا او را می‌بینند.

گروه سوم: سایر مردم و انسان‌های عوام که جزء گروه اول و دوم نیستند. کسانی که در دین مرتبه قرار دارند به استثنای اهل عناد و انکار به طور ناقص و فی الجمله می‌توانند باورهای صحیح و شایسته‌ای در خصوص مبدأ و معاد بدست بیاورند و طبق همین عقاید عمل نمایند، یعنی در علم و عمل ناقص‌اند. این تنزل رتبه و نقص در عقیده و عمل به سبب زمین‌گیری و حبس و حصر در نشئه طبیعت، پیروی از خواهش‌های نفسانی و دنیا دوستی آنهاست. وانگهی همچنان که به اسباب عادی بیش از خدای سبحان اعتماد داریم، اعتمادمان به وعده‌ی انسان‌ها و کاربرد اسباب و ابزار نیز بیش از وعده‌هایی است که حق تعالی درباره‌ی پس از مرگ و پیرامون حشر و نشر به ما داده است (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ۳۰۳/۱).

نتیجه‌گیری

مسلمانان باید در مقابل احکام اسلامی کاملاً تسلیم باشند و دستورات خداوند را بدون چون و چرا عمل کنند نه اینکه گزینشی عمل کنند و به دستوراتی که مطابق میل و سلیقه‌شان باشد عمل نمایند و تسلیم آن باشند، ولی در مقابل آنچه که برخلاف میل و هوای نفس‌شان باشد تسلیم نباشند و عمل نکنند؛ چنین شخصی بطور قطع مسلمان حقیقی و واقعی نیست. بنابراین نتیجه می‌گیریم که خداوند ولی مطلق است. یعنی هم ولایت تکوینی و هم ولایت تشریحی را عهده دار است و ولایت مخصوص خداست و ولایت تشریحی بر خلاف ولایت تکوینی اعتباری و قرار دادی است و امکان تخلف وجود دارد به همین دلیل خداوند تمام احکام اصول دین و فروغ دین را برای بندگانش تشخیص و معین نموده و از این جهت ما انسان‌ها باید این دستورات و اوامر را به خوبی اجرا کنیم و کسانی که این اوامر را اطاعت کنند، اجر و مزدی در جهان آخرت دارند و کسانی که تخلف کنند به سخت‌ترین شکل مجازات خواهند شد. لذا باید از خداوند که ولی مطلق است اطاعت محض داشته و هرگز نباید از دستوراتش تخطی کرد.

قرآن کریم.

ابن سینا، الشفا (۱۳۸۰ ق)، الاهیات، چ ۱، تهران: انتشارات بینا.

ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ ق)، معجم مقایی اللغه، چ ۱، قم: نشر متب الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ ق)، لسان العرب، چ ۴، بیروت: نشر دار صادر.

احمد بن حنبل، ابو عبدالله (۱۴۲۱ ق)، تحقیق شعیب الأرنؤط، چ ۱، بیروت: مؤسسه الرساله

امینی، عبدالحسین (علامه) (۱۳۷۲ ق)، الغدیر، چ ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸)، ولایت فقیه و ولایت فقاها و عدالت، چ ۱، تهران: نشر فرهنگی رجاء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، تحریر رساله الولایه، چ ۱، قم: نشر اسراء.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ق)، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، چ ۴، بیروت: نشر دارالعلم للملایین.

طباطبایی، محمدحسین (علامه) (۱۳۸۰ ش)، تفسیر المیزان، چ ۱۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ ق)، مجمع البحرین، چ ۵، تهران: نشر کتابفروشی مرتضوی.

راغب اصفهانی، حسن بن محمد (۱۴۱۲ ق)، مفردات الفاظ قرآن، چ ۸، دمشق: نشر دارالعلم الدار الشامیه.

زبیدی، واسطی (۱۴۱۴ ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، چ ۳، بیروت: نشر الفكر للطاعه و النشر و التوزیع.

سید رضی (۱۳۸۷ ق)، نهج البلاغه، چ ۱، تهران: انتشارات بینا.

محمدی گیلانی (۱۳۶۲)، امام و ولایت در قرآن کریم، چ ۵، تهران: نشر انتشارات میقات.

محمدی، علی (۱۳۷۳)، شرح کشف المراد، چ ۲، قم: انتشارات دارالفکر.

مرتضوی، سید محمد (۱۳۹۰)، آیات ولایت در قرآن، چ ۷، قم: نشر آشیانه مهر.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹ ش)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی

امام خمینی (ره).

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، تفسیر نمونه، چ ۶، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.